



فصله تاریخ

♦ دونالد ای. پولکینگ هورن

نظرات ریکور درباره روایت، از آن رو که تاریخ به هر روی روایتی است راست‌نما، تاریخ‌نگاری و اصولاً مفهوم علم تاریخ را دستخوش تحولی اساسی کرده است. از طرفی آرای هرمنوتیکی او نیز بیش از همه متوجه به فهم ما از تاریخ و حوزه تاریخ‌نگاری است. کتاب ریکور، «تاریخ، خاطره و فراموشی» رویکرد تازه‌ای به تاریخ ارائه کرد. سخنرانی ریکور در ایران نیز به همین مسئله می‌پرداخت. نوشته زیر ترجمه و تلخیصی است از فصل سوم کتاب «دانش روایی و علوم انسانی».

تاریخ‌نگاری سنتی دیرینه دارد. فرهنگ غرب همواره به وقایع گذشته اهمیت داده و مطالعات تاریخی حوادث گذشته در آن بسیار است. با پیدایش علوم رسمی در دوران روشنفکری، تاریخ بر آن شد تا از خود به منزله شکل صحیحی از دانش دفاع کند. ویلهم دیلتسای، نوکانتی‌ها و ماکس وبر مدافعان تاریخ در اوایل قرن بیستم بودند. دیلتسای برای دفاع از صحت تاریخ به عنوان یک علم آن را در گروه علوم انسانی قرار داد و این گروه را از علوم طبیعی متفاوت دانسته به نظر او روش‌های درک حقایق در این دو گروه متفاوتند؛ در علوم طبیعی حقایق با مطالعه واقعیات بیرونی به دست می‌آیند، در حالی که در علوم انسانی حقایق از درون به خوداگاه می‌رسند و روش تلویل را برای توضیح درک انسان‌ها از حقایق درونی مناسب می‌داند و آن را اساسی‌ترین روش برای توضیح تمام بیانات بشری قلمداد می‌کند. دیلتسای از نظری همدلی برای درک عمل یک انسان استفاده می‌کند تاریخ‌نویس باید ابتکاره نجات

و ذهنیات فاعل عمل را بازاندیشی کند تا به حقیقت برسد. در ابتدا او بهش‌ین راه را برای این کار استفاده از روانشناسی می‌دانست، ولی بعدها تحت تأثیر نوکانتی‌ها و هوسرل، فرهنگ را جانشین روانشناسی و مطالعه ارزش‌ها و قوانین فرهنگ که ساختار افکار افراد را تشکیل می‌دهند، جانشین همدلی کرد.

نوکانتی‌ها این عقیده دیلتسای را که علوم طبیعی و علوم انسانی متفاوتند را رد کردند به عقیده آنان تفاوتی میان درک اشیای دنیای خارج و انسان‌ها وجود ندارد. هر دو را می‌توان به یک گونه شناخت. تنها تفاوت موجود در مفاهیمی است که برای توضیح آن‌ها استفاده می‌شود، یعنی برای انسان‌ها از مفاهیمی ارزشی و انفرادی و برای اشیاء از مفاهیمی کلی استفاده می‌کنیم. در نتیجه به عقیده آن‌ها در مورد انسان‌ها نیز می‌توان به دانشی صحیح و عینی رسید.

ماکس وبر با این عقیده اخیر در مورد دانش عقلانی و عینی مخالفت کرد و آن را غیر ممکن دانست. به نظر وبر اعمال و سخنان انسان‌ها در صورتی که ارزش‌گذاری نشوند قابل فهم هستند. زیرا ارزش‌ها مفاهیمی شخصی و غیر عقلانی هستند و بر زوایا مورد استفاده در علوم طبیعی، مثلاً راه‌های آماری را برای رسیدن به یک درک عینی و عقلانی پیشنهاد کرد. او همچنین مفهوم «توق ایده‌آل» را که هر چند خود واقعی نیست، ولی مبنای اساسی برای توضیح صحیح واقعیت است، معرفی کرد. دیلتسای، نوکانتی‌ها و وبر هر سه بر این عقیده بودند که تاریخ شکلی خاص از علم است و از روش‌های به خصوصی استفاده می‌کند که آن را از علوم رسمی جدا می‌سازد.

در آغاز قرن بیستم، فلسفه تحت تأثیر برتراند راسل و جی‌ای مور به تحلیل زبان رو آورد. زبانی که فلسفه بر آن تأکید داشت زبان مورد استفاده در علوم رسمی بود. تلاش این فلاسفه زبان‌شناس بر این بود که مرزی میان

زبان مناسب علم و زبان عامیانه پیدا کنند. الگوی توضیحی آنان بر این اساس بود که باید یک رویداد کاملاً از یک قانون عمومی ناشی شود تا بتوان به نتیجه دقیقی در مورد آن رسید.

همچنین این الگوی توضیحی را استنتاجی - قانونی نامید. این الگو در ابتدا برای تاریخ به کار نمی‌رفت و این طور تصور می‌شد که هر چند تاریخ یک علم است ولی از الگوهای دیگری استفاده می‌کند که کامل و علمی نیستند.

ولی پس از مدتی برای اثبات مفهوم وحدت علم، فلاسفه به دنبال راه‌هایی گشتند تا تاریخ را بیشتر به بقیه علوم نزدیک کنند. در نتیجه بعضی از خصوصیات علم تاریخ را که به الگوی توضیحات علوم رسمی وابسته بوده، یافتند. البته این الگوها هیچ کلام به قسمت روایی تاریخ مربوط نمی‌شدند.

پاتریسک گاردینر در سال ۱۹۵۲ اصطلاح «توضیح شبه قانونی» را ثبت کرد. این الگوی توضیحی باعث شد تا بسیاری از توضیحاتی که از قانون اصلی استنتاجی - قانونی پیروی نمی‌کردند پذیرفته شوند. عامل دیگری که باعث نزدیک‌تری بیشتر تاریخ به علوم رسمی شد این باور بود که رویدادهای تاریخی در اثر عوامل پیچیده‌ای به وجود می‌آیند و در نتیجه نمی‌توان از یک قانون برای توضیح آن‌ها استفاده کرد. تاریخ‌نگار اهمیت نسبی عوامل متغیر را می‌سنجد و تصمیم می‌گیرد که کدام یک عامل اصلی رویداد بوده است و از آن جایی که در این موارد با مراحل آماری و ریاضی‌ای نمی‌توان نتیجه را به دست آورد، قضاوت بر عهده شخص تاریخ‌نویس است.

یکی دیگر از کسانی که در تبدیل الگوی استنتاجی - قانونی نقش اساسی داشت چارلز فرانکل بود. فرانکل این اصل را پذیرفت که توضیحات تاریخ‌نگاران کامل و استنتاجی نیست و در نتیجه از الگوی خاصی پیروی نمی‌کند ولی او این را دلیل بر صحیح نبودن توضیحات تاریخ‌نگاران ندانسته به نظر فرانکل تاریخ‌نگاران فقط عوامل لازم و یا اساسی یک رویداد و نه عوامل کافی آن

رابیان می کنند که این در علوم دیگری نیز مثلا در علم ژنتیک ممکن است رخ دهد. در نتیجه فرض کامل و صحیح نبودن چنین توضیحاتی اشتباه است. فراتر از این ایده که لازم نیست تمام توضیحات از الگوی استنتاجی - قانونی پیروی کنند پشتیبانی کرد.

تلاش فیلسوفان تحلیل گر در این دوره بر این بود تا توضیحات تاریخی را در رده توضیحاتی که از الگوی استنتاجی - قانونی پیروی می کنند قرار دهند و به اصل وحدت روش علمی برسند. ولی در دوره دوم توجه بیشتر تحلیل گران به جنبه روایی تاریخ جلب شد. این توجه بیشتر به علت از هم پاشیدن الگوی توضیحی استنتاجی - قانونی به دلیل گسترش بیش از حد آن برای توضیحات تاریخی و توجه دوباره زبان شناسان به روایت بود.

کتاب ویلهم درای، قوانین و توضیحات در تاریخ که در سال ۱۹۵۷ منتشر شده تلاش تحلیل گران قبلی را برای محدود کردن تاریخ به یک الگوی توضیحی استنتاجی - قانونی برپا داد. به نظر درای انواع مختلفی توضیحات تاریخی می توانیم داشته باشیم. وقتی تاریخ نگار می خواهد چیزی را توضیح دهد هیچ دلیلی وجود ندارد که این توضیح با یک ساختار به خصوص سازگاری داشته باشد. به عقیده درای مفهوم «دلیل» در تاریخ معنی متفاوتی دارد. مثلا «ختم شدن به»، «به جریان درآوردن»، «تولید کردن»، «جلوگیری کردن» و «مانع شدن». هنگامی که تاریخ نگار به این سؤال که «چرا این حادثه رخ داد؟» می خواهد پاسخ دهد، از چند توضیح ممکن آن توضیحی را که به احتمال بیشتر پاسخگوی سؤال است، انتخاب می کند که این انتخاب با دور روش صورت می گیرد. استقرایی و معقول. در روش استقرایی این سؤال مطرح می شود: «اگر فلان دلیل حادثه پیشگیری می شد آیا حادثه رخ می داد؟» اگر جواب مثبت باشد به این معناست که دلیل پارزشی نبوده است. در روش معقول، سعی بر این است تا راههایی را که از حادثه جلوگیری می کردند، شناسایی کنند و از طریق آن ها دلیل رخداد حادثه را نشان دهند. این روش البته کامل نیست و همیشه قابل بازبینی است.

نکته مهم تحلیل درای این ایده است که نسبت دادن یک دلیل به یک حادثه خاص از ما نیازمند یک قانون علت و معلولی نیست. بسیاری از توضیحات نتیجه قضاوت اند تا پیروی از یک منطق استنتاجی و قضاوت تاریخ نگاران در مورد دلایل حوادث شامل سنجش دلایل متفاوت و متناقض و در آخر تصمیم گیری است.

یکی دیگر از کسانی که الگوی توضیحی منطقی را گسترش داد، جورج ون رایت بود. الگوی توضیحی رایت الگویی آمیخته از مفهوم گسترده توضیحات علی درای و توضیح غایت گرایانه بود. عقیده ون رایت بر این بود که انسان ها می توانند در جریان طبیعی حوادث تغییر ایجاد کنند و توانایی این را دارند تا با انجام کاری از حادثه ای جلوگیری کنند. در نتیجه اگر اعمال انسان ها بر نامرئی شده باشند می توان به هدف مطلوب رسید. الگوی توضیحی ون رایت که «شبه - علی» نام گرفت، شرایط کافی و لازم برای توضیحات علی را با این ایده که انسان ها قادرند اعمالشان را برای رسیدن به نتایج مطلوب برنامه ریزی کنند، در هم می آمیزد. الگوی توضیحی «شبه - علی» ون رایت چندین نوع دلایل منطقی را برای پاسخ به این که چرا حادثه ای رخ می دهد در کنار هم قرار داد و چندین ویژگی به خصوص را برای توضیح در تاریخ به کار گرفت که با این فرض که انسان ها می دانند که می توانند در رویدادهای دنیا دخالت کنند و آن ها را تغییر دهند شامل است. استفاده از اعمال انسانی در توضیحات بود. نتیجه الگوی توضیحی ون رایت این بود که تاریخ نگاران را ترغیب کرد بر نامرئی های انسان ها و اعمال آن ها را نیز همراه با توضیحات علی رویدادها در نظر بگیرند.

این نظریات در مورد قابل قبول بودن انواع متفاوت توضیح به مجموعه ای از هم پاشیده انجامید که در آن یک الگوی موحد توضیح وجود نداشت. تنها چیزی که انواع

مختلف توضیحات را به هم مربوط می کرد و آن ها را در یک مجموعه واحد قرار می داد، بیرنگ بود. اولین کسی که به جنبه روایی تاریخ توجه کرد آر تور دانتو در کتاب فلسفه تحلیلی تاریخ در سال ۱۹۶۵ بود. چیزی که دانتو سعی در تحلیل آن داشت چملانی بودند - که شامل جملات روایی نیز می شدند - که در شرح تاریخ از آن ها استفاده می شد. فرض دانتو بر این بود که رویدادهای گذشته ای را که از اعمال انسان ها ناشی می شوند می توان به طرق مختلف شرح داد و جملات روایی یکی از این طرق هستند. دانتو ویژگی منحصر به فرد چملات روایی را در این می دانست که حداقل به دو حادثه در دو زمان متفاوت مربوط می شوند که اولین حادثه را در پرتو حادثه دوم شرح می دهند. این جملات به حوادث اولیه به خاطر مربوط بودن آن به حوادث بعدی اهمیت می دهند.

تحلیل دانتو از جملات روایی برخلاف توضیح عقلانی درای است که می گوید برنامه ریزی فاعل فعل را توضیح می دهد. دانتو بر این باور است که گزارش علت و معلولی تاریخ به عملی که فاعل از آن مطلع نبوده، اهمیت می دهد و تاریخ نویس است، نه فاعل عمل که اعمال مختلف اشخاص را که در یک مجموعه کلی منظم می کند و اهمیت نتایج اعمال بدون برنامه فاعل را نشان می دهد. توجه دانتو بیشتر به تک تک جملات روایی است تا به گفتار روایت که در آن جملات یا هم یک داستان واحد را به وجود می آورند. این گفتار کلی بیشتر مورد توجه گالی در کتاب «فلسفه» و «درک تاریخ» در سال ۱۹۶۴ قرار گرفته. همان طور که گالی معتقد است تاریخ نیز مانند داستان تخیلی یافته هایش را به شکل روایت نقل می کند و درک این دو نیز مشابه هم است. در متون تاریخی نیز مشابه داستان ها شخصیت هایی، چه تخیلی و چه واقعی وجود دارند که در طول روایت خواننده پی به نیات، اهداف و افکار آن ها می برد و برخلاف متون مباحثه ای که نتیجه بحث در آن معلوم است، در داستان و تاریخ نتیجه معلوم و یا قابل پیش بینی نیست و خواننده باید تمام روایت را بخواند تا به نتیجه آن برسد.

پس از دانتو گریز مینک به بررسی بیشتر تاریخ پرداخته وی تناقض دانش تاریخی و تحقیق علمی را در این می داند که درک تاریخ یک «قضاوت ترکیبی» است که فرد تمام داده ها را جمع می کند و به همه آن ها با یک درک واحد پی می برد. او این قضاوت ترکیبی را مخالف روش تحلیلی می داند و به نظر او همین نوع قضاوت است که درک تاریخ را متفاوت از درک بقیه علوم کرده است.

پس از مینک، هایدن رایت این فرضیه را که تاریخ و داستان تخیلی از یک نوع ساختار روایی استفاده می کنند، گسترش داد. توجه رایت بر قسمت ادبی تاریخ، نه جنبه علمی و یا عینی آن بود و تلاش کرد تا مرز میان ادبیات و تاریخ را که هم تاریخ نگاران و هم منتقدان ادبی بر آن پافشاری داشتند، درهم بشکند و تاریخ را به عنوان نوعی ابجدی معرفی کند. همان طور که رایت معتقد است تاریخ نگار برای نوشتن متن خود مجبور است از درون مایه، مضمون و مهم تر از همه بیرنگ استفاده کند و روایت خود را با یکی از انواع بیرنگ مثل کمدی، تراژدی و یا کنایه منطبق کند. علاوه بر این برای نوشتن تاریخ مانند سایر نوشته ها از یکی از چهار مجاز و یا ترکیب آن ها استفاده می شود و در نتیجه می توان آن را ادبی دانست.

مقاله دو مفهوم روایی و شناختی تاریخ در تاریخ نگاری فرانسه شکل تازه ای به خود گرفته. تاریخ نگاران فرانسوی نیز مانند فلاسفه تحلیل گر خواستار جدایی درک روایی در متون تاریخ بودند. این مکتب معتقد است که روایت بر مسائلی تأکید دارد که برای تحقیق تاریخی درست نامناسبند، یعنی با مسائل و حوادث زندگی افراد، در حالی که تاریخ باید در مورد مسائل کلی اجتماعی و اقتصادی باشد. فرناند برادل در کتاب مدبترانه در دوره قیلاب سوم که اصلی ترین متن این مکتب است، خواستار حذف تاریخ سیاسی و روایت که تأکیدشان بر افراد به عنوان به وجود آورندگان تغییر در جامعه است، می باشد و پیشنهاد

می کند که موضوع تاریخ باید وقایع کلی اجتماع، یعنی مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی باشد. به عقیده برادل تاریخ زندگی افراد سطحی ترین نوع تاریخ است. به نظر او گروه ها و کشورها باید مورد توجه تاریخ نگاران باشند. تاریخ باید به حوادثی بپردازد که در مدت زمانی طولانی در جریان بوده اند و نه به حادثه های مفرد در یک برهه زمانی کوتاه.

ولی از میان تاریخ نگاران فرانسوی ای که به روایت در تاریخ پرداختند پل ریکور نقش برجسته ای دارد که در ادامه این مقاله به نظریات او می پردازم.

تاریخ و روایت از دیدگاه پل ریکور

در سنت ادبی تاویل مبحث صحت ادبی بسیار مورد بحث قرار گرفته است. مدافعان اخیر این سنت تا جایی که به تاریخ و روایت مربوط می شود، مار تین هایدگر، هانس گورگ گادامر و پل ریکور هستند. ریکور مخصوصا در پژوهش اخیر خود «زمان و حکایت» نظریات تاویل را به نحو قابل ملاحظه ای بسط داده است. نظر او این است که در بیشتر موارد مربوط به توضیح دلیل اعمال افراد، بافتن و یا بازسازی دلایل (درای) و قرار دادن آن ها در ساختار کلی روایت (گالی و مینک) مناسب تر از روش توضیحی استنتاجی - قانونی است. البته او معتقد است که یکی داشتن اثر تاریخ نگاران با داستان های مشابهی که در مورد ماجراهای زندگی افراد نوشته می شود که پاور فلاسفه اخیر است، باعث ساده انگاری بیش از حد تاریخ نگاری شده است. ریکور توجه تاریخ نگاران فرانسوی را به دوره های بلندمدت اقتصادی جدی از تاریخ هایی که داستان صرف زندگی افراد هستند، می داند. او برای تحقیق تاریخی سه مشخصه را برمی شمرد که هنگام مرتبط کردن تاریخ و روایت باید مورد توجه قرار بگیرند:

۱- تحقیقات تاریخی نظام مند هستند و انتظار می رود عینی باشد. هر چند توضیحات تاریخ محدود به روش استنتاجی - قانونی نیستند، ولی به هر حال باید اطلاعاتی موثق و توضیحاتی موجه داشته باشند. هنگامی که تاریخ نویس رویدادهای تاریخی را در ساختار روایت تشریح می کند، باید برتری این نوع روایت را بر گزارشات دیگری که از همین رویداد داده شده اند نشان دهد و از انجام این گزارش یا گزارشات رویدادهای بعدی اطمینان حاصل کند. در بحث بر سر توضیحات روایی، تاریخ نگاران سعی می کنند ثابت کنند یک توضیح از بقیه بهتر است و این کار را با آوردن دلایل از مدارک مستند انجام می دهند. در روایت تاریخی که انتظار می رود گویا باشد، باید توضیحات تاریخ نویس عینی و واقع گرا بوده و بازتابی انتقادی داشته باشند.

۲- تاریخ اخیر بیشتر در مورد گروه ها، مردم و یا ملت هاست، نه افراد خاص. روایت مستند در مورد افراد بوده و حوادث را به افراد خاص قابل شناسایی نسبت می داد. در تاریخ نوین افراد خاص وجود ندارند و حوادث را به افراد گمنام نسبت می دهند. اگر تاریخ دیگر در مورد افراد نیست، چطور می توان گفت اساسا از داستان های روایی تشکیل شده است؟

۳- زمان بندی تاریخ اخیر به عوامل اجتماعی مربوط می شود و نه افراد در حالی که روایت به دوره زمانی افراد - خاطرات، آرزوها و دوراندیشی

افراد - توجه دارد. زمان در تاریخ نوین یا به صورت سلسله دوره های طولانی مدت است و یا بر اساس تصبیبندی های پراکنده و گوناگون دارد چه چیزی را آشکار می کند.

این سه مشخصه این نوع تحقیق تاریخی را از داستان های مشابه متفاوت می سازد. با این وجود همان طور که ریکور معتقد است به



و غم این سه تفاوت اگر ارتباط تاریخ و روایت کلاما از بین برود تاریخ و ویژگی تاریخی اش را از دست می‌دهد. ریکور این سه ویژگی تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهد تا نشان دهد که هر کدام از این ویژگی‌ها پیوندی با روایت حفظ می‌کند. البته در توجع ابتدایی و داستان‌سرایی آن. ۱- در خصوص ادعای عینیت تاریخ، تاریخ همچنان به حوادث بی‌تغییر و یا سلسله حوادث بی‌تغییر می‌پردازد و در جستجوی قوانین کلی نیست. تاریخ نویسی گزارشات خود را بر تراز انواع دیگر می‌داند ولی عملا و نیز با ابداع منار یوهای غیر واقعی از تخیلات مخصوص داستان‌سرایی استفاده می‌کند. این که زمان بندی و نوع موارد مورد تحقیق چه باشند، مهم نیست. گزارشات تاریخ نویسان آمیخته‌ای از درک و توضیح آنهاست.

۲- هر چند تاریخ اخیر در مورد عوامل اجتماعی مثل جوامع، گروه‌ها و ایالت‌هاست ولی این عوامل نیز از افراد تشکیل شده‌اند و به واسطه تعلق افراد به این جوامع و مشارکت آن‌ها وجود دارند. این عوامل اجتماعی ساخته ذهن تاریخ‌نویسان نیستند بلکه حیاتی واقعی بی‌نیاز به تاریخ‌نویسی دارند. زمان عامیانه به این عوامل اجتماعی خصوصیات فردی می‌دهد و آن‌ها را فاعل حقیقی حوادث می‌کند. به این علت ریکور عوامل اجتماعی را «شبه شخص» و زنجیره روابط علی‌ای را که در آن درگیرند «شبه شخص» می‌نامد.

۳- با این که تفاوتی که تاریخ‌نگاران فرانسوی میان دوران طولانی مدت و دوران کوتاه مدت اعمال انسانی می‌گذارند، شبیه تفاوت بین امور ثابت و امور متغیر است. اصل تحقیقات تاریخی هنوز پرداختن به تغییر است. هر چند تغییرات اجتماعی بسیار آرام‌تر از تغییر در افراد است. در جریان آرام دوران طولانی مدت نیز تغییر وحشی نقطه عطف وجود دارد، مثل انتقال عظیم تمدن مدیترانه به تمدن اقیانوس اطلس. این جریان‌ها آرام «شبه حادثه» (اصطلاح ریکور) و ظاهر متغیر آن‌ها مانند حوادث یک داستان اهمیت خود را از جایگاهشان در یک کلی دریافت می‌کنند.

تلاش ریکور بر این است تا ویژگی‌های روایی تاریخ را در مشخصه‌های تحقیقات تاریخی اخیر که پژوهندگان آن نمی‌کنند که آثارشان از نظر ظاهری روایت هستند. نشان دهد او بر این باور است که تاریخ اخیر، هر چند به مفهوم داستان‌های فردی روایی نیست ولی اساسا با روایت قابل مقایسه است.

دیدگاه ریکور نسبت به روایت با دیدگاه‌های پیشتر

کسانی که از تاریخ روایی دفاع کردند، متفاوت است. برای مثال مینک بر این باور است که روایت یک نوع درک ترکیبی به خصوص است که به اندازه نحوه درک نظری (هر چند در نوعی دیگر) قدرت توضیحی دارد. ریکور از بررسی معانی دوگانه یا پنهان به روایت می‌رسد. این معانی به نظر او در مهم‌ترین شناخت‌های صورت گرفته از حیات انسان نمودار شده‌اند - برای مثال مذهب که با

ریکور بر این باور است که تاریخ اخیر هر چند به مفهوم داستان‌های فردی روایی نیست ولی اساسا با روایت قابل مقایسه است.

زبان و نمادهای خود بدترین آرزوهای انسان، پیش او از تقدیر و عبادت در مورد جایگاه خود در نظام طبیعت را منعکس می‌کند. در زبان روبا و قداغی آزاد نیز که ریشه در عمیق‌ترین تمایلات ما دارند، معانی پنهان وجود دارد. اگر هدف رشته‌های علوم انسانی درک حیات انسان است باید به این زبان دوم معنایی بپردازند و از آن جا که این زبان به تفسیر نیاز دارد، باید از روش تاویل استفاده کنند. علاقه ریکور به زبان باعث شد تا وی پژوهشی طولانی بر مجاز و استعاره به نام «قانون استعاره» بنویسد.

ریکور کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند: «کتاب‌های قانون استعاره» و «زمان و حکایت» که به دنبال هم به چاپ رسیدند یک جفت هستند و هر دو در یک زمان در ذهن من شکل گرفتند. تاثیرات یا معانی برآمده از هر دو (استعاره و روایت) از یک پدیده بنیادی که ابداع معنایی است ناشی می‌شود. توجه ریکور بیش از هر چیز به زبان تاویل است که چگونه بر دنیا تأثیر گذاشته و آن را قابل منکوت کرده است. با این دیدگاه است که او به روایت، از جمله روایت تاریخی، رویکردی ادبی دارد و علاقه اصلی او به آن جنبه از روایت است که طبیعت انسان را روشن می‌کند. سؤال ریکور این است: این متون و ویژگی خاص آن‌ها چه چیز را در مورد وجود انسان آشکار می‌کنند. استعاره و روایت هر دو برای ایجاد ابداع معنایی از ترکیب استفاده می‌کنند. در استعاره وقتی کلمات استفاده معمول خود را ندارند، نوآوری به وجود می‌آید. این کار در روایت با ابداع بی‌رنگ که به وسیله آن «اهداف» دلایل و احتمال در وحدت زماندار یک عمل کامل و جامع در کنار هم قرار می‌گیرند انجام می‌شود.

ریکور می‌داند که نوشته‌های تاریخی نتیجه تحقیق و پژوهش هستند و هدف عینیت را دنبال می‌کنند ولی علاقه اصلی او به خود نوشته‌ها و ویژگی متنی آنهاست. سؤال او این نیست که روایت از طریق دانش عینی‌ای که در مورد گذشته دارد چه چیزی را آشکار می‌کند. او می‌پرسد که خود روایت

در ساختار حیات انسان چه نقشی ایفا می‌کند؟ این مسئله عامل تفاوت ریکور از گالی، مینک و هایدن وایت است که آثارشان همچنان به سنت فلسفه انتقادی تاریخ تعلق دارد و دغدغه‌شان این است که آیا روایات تاریخی حقیقت عینی به دست می‌دهند یا نه. آن‌ها به ارزش باز نمودن روایت تاریخی شک دارند. مینک این سؤال را که دستاورد شناختی تاریخ چیست؟ می‌پرسد. می‌گذارد. هر چند او معتقد است که ادعای شناختی تاریخ نوعی ادراک جایگزین است. ولی روایت را ساختاری ابتدایی و تخیلی می‌داند که نمی‌تواند ادعایش را مبنی بر باز نمودن گذشته به اثبات برساند. هایدن وایت شکاک‌تر از مینک است. او عقیده دارد که ارزش روایت در بازنمایی واقعیت هیچ است. «این تصور که گزارشات حیات حوادث واقعی همان ویژگی‌های داستان‌هایی را دارند که در مورد حوادث تخیلی نوشته می‌شوند توهمی بیش نیست» نظر ریکور متفاوت است. او نه از ادعاهای تاریخ‌نگاران دفاع می‌کند، نه در مورد آن‌ها شک دارد و نه کذب آن‌ها را آشکار می‌کند. او با توجه به این ارزش، اصلا این ادعاها را ارزیابی نمی‌کند.

زمانی که تاریخ‌نگاران به این نتیجه رسیدند که تلاششان برای ساختن نظام‌هایی نظری برای تاریخ در قالب یک مجموعه قوانین که سیر تاریخ را به طور کامل دربرگیرد، بی‌بهره است. به مسئله شناختی «صدقت» جملات بیان‌کننده حوادث واقعی گذشته روی آوردند. مشکلی که دینتای و نوکلنتی‌ها مطرح کردند و پس از آن فیلسوفان تحلیل‌گر دوباره به آن پرداختند. این بود که با چه روش‌هایی می‌توان دانش «استین» به وجود آورد. در قرن ۱۹ رشته تاریخ در دانشگاه‌ها بنیان‌گذاری شد و در نتیجه تاریخ‌نگاران نیز درگیر فلاسفی کلی از جنبه رشته‌های انسانی برای توجیه موقعیت خود به عنوان علمی رسمی در دانشگاه شدند. تلاش تاریخ‌نگاران این بود تا با بنیان‌گذاری شاخه‌های شناختی عینیت یافته‌هایشان را ثابت کنند.

اصل توجیه تاریخ‌نگاران از فلسفه علم گرفته شده بود و همان‌طور که قبلا توضیح دادم بر مسئله شناخت به عنوان یک روش علمی منطقی تأکید داشت. ریکور بحث در مورد صحت روایت تاریخی به عنوان یک روش شناختی معقول را تغییر می‌دهد و به این می‌پردازد که استفاده روایت تاریخی چه چیزی را در مورد انسان‌ها و رابطه‌شان با گذشته آشکار می‌کند.

ریکور سؤال‌های بیشتری در مورد روایت مطرح می‌کند. به نظر او استفاده تاریخ‌نویسان از روایت غیر ممکن نیست. زیرا تمام انسان‌ها توانایی خلق داستان را دارند. استفاده تاریخ‌نویسان از روایت یک مثال در این توانایی عمومی است و در نتیجه برای شناخت کامل روایت تاریخی به آگاهی از

مدرن که باید پاسخگوی خواسته اجتماعی تازه و به سرعت متغیری باشند، بسیار زود از نظارت فلج‌کننده منتقدان و سانسورکنندگان خلاص شده است. پاری رمان مدرن است که به مدت دست کم سه قرن، کارگاه حیرت‌انگیزی از آزمایش در عرصه ترکیب و بیان زمان ایجاد کرده است.

منع عمدتاً که رمان، قبل از هر چیز، بایستی برای آن چاره می‌اندیشید و سپس صریحا از آن کناره می‌گرفته برداشتی از پیرنگ بود که به دو سبب اشتباه بود. این برداشت، نخست، بدان سبب اشتباه بود که صرفا بر اساس دو نوع از پیش تعیین شده، یعنی حماسه و نمایش مطرح می‌شد. دوم این که هنر کلاسیک خاصه در فرانسه، روایت مثله شده و جزئی‌ای از قواعد بوطیقای آرستو به این دو نوع تحمیل کرده بود. کافی است از یک سو تعبیر محدود کننده و مقیدسازی را خاطر نشان کنیم که از قاعده وحدت زمان، آن‌طور که از خواندن فصل هفتم بوطیقا استنباط می‌شود، به دست داده‌اند و از سوی دیگر الزام قاطعانه‌ای را در نظر آوریم که باید مانند هومر در اودیسه، از وسط امور آغاز کرد و سپس برای توضیح موقعیت حاضر، به عقب برگشت تا حکایت ادبی به روشنی از حکایت تاریخی متمایز شود که بنا به قاعده مقید است. سیر زمان را طی کند و شخصیت‌هایش را بی‌وقفه‌ای از تولد تا مرگ هدایت کند و همه فاصله‌های استمرار زمانی را با روایت پر کند.

پیرنگ، تحت نظارت چنین قواعدی سنگواره شد. سده از آموزشی توأم با وسوسه صرفا به صورت قالب بسته‌ای درآمده بود که به راحتی قابل خواندن بود و به گونه‌ای فریته در دو سوی یک نقطه اوج قرار می‌گرفت و بر پیوند علی به راحتی قابل تشخیصی میان گروه‌ها و گروه‌گشایی تکیه داشت. چنین به صورت شکلی که پیکربندی حوادث تبعی آن را آشکارا مهار می‌کرد.

رتال جامع علوم انسانی

در آن سوی mythos تراژدی‌های فصلی از کتاب زمان و حکایت ترجمه: مهشید نونهالی

پیرنگ‌سازی، نخست در صورتی مطرح به مثابه پویندگی تالیق‌کننده‌ای تعریف شده است که از گوناگونی حوادث تاریخی بکپارچه و کامل بیرون می‌کشد. به عبارت دیگر، آن گوناگونی را به تاریخی بکپارچه و کامل تبدیل می‌کند. این تعریف صورتی در به روی تغییراتی منظم می‌گشاید که چا دارد آن‌ها را پیرنگ نامید. مادام که پشوان کلیت‌های زمانی‌ای را تشخیص داد که از ناهمگونی وضعیت‌ها و هدف‌ها و وسیله‌ها و کنش‌های متقابل و نتایج خواهد بود. با نخواست، ترکیبی به وجود می‌آورد. چنین است که مورخی مانند پل وین توانسته است برای انگاره و سیار به سطح یافته پیرنگ عملکردی تعیین کند. نی بر تالیق مولفه‌های تغییر اجتماعی که همان قدر مجردند که مولفه‌هایی که تاریخ غیر رویدادنگار و حتی تاریخ سریال برجسته ساخته‌اند ادبیات نیز باید بتوانند گسترش‌هایی با همان خاصه ارائه دهند. فضای عمل را سلسله مراتب الگوهای نوعی ذکر شده یعنی منسخ‌ها و نوع‌ها و قالب‌ها، ایجاد می‌کند. می‌توان این فرضیه را بیان کرد که دیگر دمی‌های پیرنگ عبارتند از کاربری‌های همواره تازه اصل صورتی پیکربندی زمانی در نوع‌ها و بین‌ها و آثار خاص منتشر نشده.

به نظر می‌آید که منصف جت مفهوم پیرنگ پیش از همه در رمان مدرن مورد اعتراضی است. در واقع رمان مدرن، از ابتدای پدیدار شدن به مثابه نوع گوناگون شکل تمام عیار است. ولی

تابه حال دو جلد از اثر عمده و سه جلدی ریکور، «زمان و حکایت» به فارسی ترجمه شده است. پیش‌تر نیز بخش‌های کوچکی از این کتاب در نشریه‌های نظری، خاصه «فرشون»، منتشر شده بود. دو متن زیر ترجمه بخش آغازین جلد دوم کتاب است. بر خواننده است که خود درباره کیفیت این ترجمه‌ها قضاوت کند.

صلکرد عمومی تر روایت در زندگی انسان نیاز است. در نتیجه تمایل ریکور برای بررسی بحث شناخت در تاریخ به این دلیل نیست که از آن چابنداری و پسان دارد کند بلکه او می خواهد از آن مفاهیم عمومی تری در مورد خصوصیات روایت به دست آورد. او دو مفهوم اصلی را مورد بررسی قرار می دهد: ۱- روایت به دنیای انسان و اعمالش مربوط می شود ۲- روایت پاسخی به احساسی ناهمخوانی و ناپوستگی انسان نسبت به زمان است.

ریکور رابطه بین توضیح روایی و زندگی انسان را مورد بررسی قرار می دهد. این رابطه به سه روش قابل توضیح است: ۱- در روش اول بر این است که زندگی انسان به شکل واقعی اش، مستقل از توضیح روایی است. اگر این جدایی را پیش فرض بگیریم، روایت یا توضیح دقیقی از دنیا، آن طور که واقعا هست، می دهد و ما با دنیای واقعی ای که آن را توصیف می کند از نظر توصیفی ناپوستگی داریم. سومین روش که در این جا مقروض قلمداد شده این است که چینه هایی از زندگی که در روایت به تصویر درمی آیند، به صورت بدیع نشان داده می شوند و روایت بد حوادث واقعی از پیش موجود تحمیل نمی شود، بلکه کمک می کند تا منظم شوند.

به نظر دیویس کار، عقیده ریکور این است که روایت بد زندگی واقعی که بی ساختار، در هم و ناهمگن است و از پیام های رمزآمیزی که به سختی قابل بیانند، تشکیل شده است، ساختار می دهد. از این نظر ریکور شبیه مینک، وایت و ساختار گرایان است. استدلال وایت این است که دنیا خود را به صورت هرگشتنای بی آغاز و بی پایان و یارشته هایی که آغاز و پایان دارند، وایسی هیچ گاه به نتیجه نرسند. نشان می دهد به نظر مینک داستان ها واقعبین ندارند ولی قابل بیانند. زندگی هیچ آغاز، وسط و پایانی ندارد. فقط در روایت است که برای ساختن یک داستان خوب نظم اضافه می شود. الگوی روایی این نظریه پردازان متن مکتوب است که در آن همه چیز نظام یافته است و هر حادثه ای در ساختن بی رنگ نقشی ایفا می کند. برخلاف داستان مکتوب که در آن تمام قسمت ها با هم ارتباط دارند، زندگی واقعی پیچیده و بی نظم به نظر می رسد.

«کار» خاطر نشان می سازد که ریکور چنین جدایی کاملی میان زندگی و روایت، آن طور که وایت بر آن معتقد است، قابل نیست. به عقیده ریکور زندگی از همان آغاز از روند ساختاری خود شکل می گیرد و همین روند است که مناسب داستان سرایی است و باید روایت شود. «انسان داستان می سراید زیرا در نهایت زندگی انسان ها نیازمند و سزاوار آن است که روایت شود». به عقیده من «کار» بیش از آنچه که محسوس است، به دوگانه ای موجود در اثر ریکور

میان زندگی واقعی و ساختارهای روایی - توجه دارد. ریکور بر این باور است که روایت و زندگی انسان با هم مصادفند. البته نه به طور کامل. بدون نظم روایت، حوادث نامسجم و زمان در هم و بی شکل به نظر می رسد.

زندگی حوادثی منفصل و بی ربط نیست که زمانی بعد مرتب و منظم شود. زندگی مانند روایت به خود آگاهانه نظم می بخشد و از این نظم زندگی ادبیات نشأت گرفت. بحث من این نیست که رویدادها به طور طبیعی منظم می شوند بلکه به نظر من این روندی انسانی است که در تمام جوامع وجود دارد و از نوره کودکی نیز خود را نشان می دهد. انسان به دنبال این است تا اعمالش را به شکل یک کل معنادار در آورد و به همین دلیل است که نه تنها از روایت بلکه از ساختار روش گرای استدلال منطقی استفاده می کند. با این همه حتی کارهایی را که با این نوع استدلال برنامه ریزی می کنیم در آخر با کمک روایت و در یک مجموعه پیچیده منظم می شوند.

تنظیم روایی زندگی از تنظیم روایی ادبیات و یا تاریخ متفاوت است. در این روایت ها، تمامی اختلالات و عوامل اضافی و بی ربط حذف می شوند و تنها آن حوادثی که برای به جریان انداختن پی رنگ لازمند مورد استفاده قرار می گیرند. در ادبیات و تاریخ راوی کنترل داستان را در دست دارد و می تواند تصمیم بگیرد در داستان چه عواملی باشند و یا چه چیزهایی نادیده گرفته شوند. در روایت زندگی خود انسان راوی داستان است. با این وجود، برخلاف نویسندگان روایت های داستانی، راوی

زندگی فقط عوامل موجود را می تواند هماهنگ کند. نویسندگان روایت های تاریخی و داستانی حوادثی را شرح می دهند که به اتمام رسیده اند، ولی راوی زندگی در اواسط داستان است. بی آن که بداند داستان چگونه تمام خواهد شد، مدام باید پی رنگ را دوره کند، با این حال حتی با وجود این تفاوت ها نیز میان دنیای زندگی روزمره و دنیای هنری روایت ادبی و تاریخی به جای یک اختلاف شدید یک هماهنگی و انسجام وجود دارد. اگر به نقش روایت در تحقیقات تاریخی دوباره توجه کنیم متوجه می شویم که تاریخ نگاران بخش هایی مجزا و بی ربط از حوادث گذشته را به داستان تبدیل نمی کنند، بلکه در اکثر موارد با حوادثی که خود شکل داستانی دارند کار می کنند. انسان ها حوادث را همان طور که در داستان ها بیان می شود تجربه می کنند یا لاف در مورد افراد تاریخی این مسئله صدق می کند. در داستان هایی که مردم از زندگی خود روایت کرده اند، حوادث گذشته نیز به چشم می خورد. تاریخ نویس با این برتری که قدرت بازآفرینی دارند، از حوادث گذشته

داستانی روایت می کند که از داستان های مشابه گذشته متفاوت خواهد بود. تاریخ نویس وقایع گذشته را روایت نمی کند بلکه داستان های گذشته را با دیدگاهی امروزی بازگو می کند.

رشته تاریخ که سنت آن به پیش از شکوفایی علوم رسمی دوران روشنفکری بازمی گردد، برای توجیه خود به عنوان یک علم تحت فشار بوده و می بایستی مراعاتی را که برای شرح و تفسیر اعمال گذشته انسان ها استفاده می کرد، مورد بررسی قرار دهد. با این وجود به رغم میل به نزدیک شدن به علوم طبیعی که از روش تفسیری واحد استنتاجی - قانونی پیروی می کردند اشکال خاص ادراک و تفسیر خود را از دست نداد. با بررسی تاریخ، نوع بازتابی ویژه آن روایت آشکار شد. این بررسی همچنین واکنش شکاکانه ای را مشابه آنچه در فلسفه با متلاشی شدن الگوی اصلی روشنفکران به وجود آمد، به همراه داشت. واکنش شکاکانه این باور بود که روایت هیچ ارزش شناختی ندارد و یک ساختار غیر طبیعی است که تاریخ نگاران بر سلسله حوادث گذشته تحمیل می کنند. ریکور به بررسی عمیق تر روایت پرداخت و آن را نوعی نظم زندگی دانست که مانند عضوی از انسان عمل می کند و زندگی را به یک فرآیند هماهنگ تبدیل می سازد. به همین علت است که اگر رشته های علوم انسانی در مورد انسان مطالعه می کنند باید روایت را بشناسند.

ترجمه و تلخیص: آیدامهری



پرتال جامع علوم انسانی

فراسوی داستان تراژیک

بخشی از مقاله استحاله های طرح داستان، از غنون، شماره ۹ ترجمه: مراد فرهادپور

طرح داستان، در آغاز و در صورتی ترین سطح، به منزله دنبالمزم یا پویایی تاملی تریف شد که حکایتی کامل و وحدت یافته را از دل بسوه حوادث و وقایع گوناگون بیرون می کشد. یا به عبارتی دیگر، این نوع و گوناگونی را به داستانی وحدت یافته و کامل بدل می کند. این تعریف صوری، ما را به عرصه یا میدان مجموعه ای از تبدیل های (transformations) قاعده مند هدایت می کند که اطلاق عنوان طرح به آن ها فقط تازمی جایز است که تشخیص حضور کل های زمانی برای ما ممکن باشد - کل هایی که به واسطه آن ها مجموعه ای از عناصر نامگون، نظیر شرایط اهداف و وسایل، کنش های متقابل و نتایج خواسته یا ناخواسته، با یکدیگر جمع و ترکیب می شوند. به همین دلیل است که مورخی چون بل وین می تواند مفهوم طرح را به صورت قابل ملاحظه ای توسعه بخشد و کل کرد خاصی را بدان نسبت دهد. ترکیب و انضمام عناصر و موافق های به غایت تجربی در فرآیند تغییر اجتماعی که کشف آن ها حاصل کار مکاتب جدید تاریخ نگاری به نظیر مکتب ضد وقایع نگاری یا حتی مکتب موسوم به تاریخ دنباله ای بوده است. ادبیات نیز باید بتواند مقالات خود را در چنین مقیاسی گسترش بخشد. فضای لازم برای این تحول را سلسله مراتب پراگماتیسم ها که در فوق بدان ها اشاره شد فراهم می آورد. سلسله مراتب تنوع و زوایاها و صورت ها می توان این فرضیه را صورت بندی کرد که استحاله های طرح داستان چیزی نیست مگر موارد جدیدی از تحقق اصل صوری پیکربندی (configuration) زمانی در عرصه زوایاها و تنوع و آثار منفردی که تاکنون نشان داده شده نظر می رسد که ربط و شایستگی مفهوم طراحی داستان (employment) بیش از هر جا در محدوده قلمرو رمان مدرن موضوع متازعه بوده است. فی الواقع، رمان مدرن از بدو پیدایشش از حیث پویایی و غنا خود را به منزله زجر ممتاز معرفی کرده است. این زجر

که طبق انتظار همگان می بایست در قبال یک وضع اجتماعی جدید و سرعاً متغیر واکنش نشان دهد. خیلی زود از جنگ قدرت فلاح کننده منتقدان و میزبان گریخته به واقع اکنون دست کم سه قرن است که رمان مدرن نقش کلر گاهی شلوغ و پر کلر را برای انجام آزمایش های جدید در عرصه های گوناگون شکل دهی و تنظیم و بیان زمان ایفا کرده است. معنی اصلی و مهمی که رمان می بایست نخست با آن روبرو شود و سپس کاملاً بر آن چیره شود، بر دلشستی از متوله طرح بود که خطایی مضاف را در خود نهفته داشت. خطای اول آن بود که این برداشته به نحوی ساده و خام از حوزه دوزخ قدیمی و شکل یافته بیستی حمله و دراپ به حوزه رمان منتقل شده بود و خطای دوم نمانی از این امر بود که هنر کلاسیک به ویژه در فرانسه روایتی جزئی و مثله شده از قواعد ماخوذه از بوطیقای ارسطو را بر این دوزخ تحمیل کرده بود. در این جا کافی است دو نکته را به یاد آوریم: از یک سو تفسیر محدود کننده و دست و پابندی که از قاعده وحدت زمان با تکیه بر مطالب فصل هفتم بوطیقا گرفته می شد و از سوی دیگر این الزام قطعی که باید روایت خویش را - به تبع روش هومر در لودیسه - از وسط داستان شروع کنیم و سپس به منظور توضیح وضع موجود رفته رفته عقب برویم تا در نهایت بتواتیم اثر ادبی را به روشنی از روایت تاریخی تمیز دهیم - روایتی که بنا به رسم رایج می بایست سیر نزولی زمان را می گیرد. شخصیت های خویش را به هیچ وقفه یا گسستی از تولد تا مرگ هدایت کند و همه عوامل موجود در طیف با گستره زمانی خویش را با روایت و کلام پر کشش بر نگه این قواعد که در هیات نوعی دستور العمل امرانه برای پندآموزی و نگارش داستان های آموزنده تیار یافته بود، طرح داستان فقط می توانست صورت یا شکلی در بسته و با سر و ته تلقی شود که خواننده اش آسان بسته به نحوی متوازن بر حسب پایانی روشن تنظیم شده است و پایه و اساس آن نیز وجود پیوندی علی میان پیچیدگی آغازین و گرگشتنایی فرجامین داستان است که تشخیص آن برای هر خواننده ای سهل است. به طور خلاصه، طرح داستان، شکلی ادبی محسوب می شد که در آن بخش ها یا پیرودهای مختلف به روشنی از طریق پیکربندی به یکدیگر متصل می شدند.